

به نام خدا

جنگجوی تمام فصل‌ها

امیکو جین

مترجم: صالحه ترابی نوا

فهرست

بخش ۱..... ۷	بخش ۲..... ۱۱۴
فصل ۱: ماری..... ۷	فصل ۱۶: ماری..... ۱۱۴
فصل ۲: تارو..... ۱۱	فصل ۱۷: آکیرا..... ۱۲۰
فصل ۳: ماری..... ۱۸	فصل ۱۸: ماری..... ۱۳۰
فصل ۴: تارو..... ۲۵	فصل ۱۹: ماری..... ۱۴۲
فصل ۵: ماری..... ۳۲	ایکو: ایزد جنگ، ارتش و شب..... ۱۴۸
فصل ۶: آکیرا..... ۴۱	فصل ۲۰: تارو..... ۱۴۹
اولین ملکه..... ۵۰	فصل ۲۱: آکیرا..... ۱۵۲
فصل ۷: تارو..... ۵۴	فصل ۲۲: ماری..... ۱۶۱
فصل ۸: ماری..... ۶۲	فصل ۲۳: ماری..... ۱۷۵
فصل ۹: آکیرا..... ۷۲	فصل ۲۴: تارو..... ۱۸۳
فصل ۱۰: ماری..... ۸۰	فصل ۲۵: آکیرا..... ۱۸۹
فصل ۱۱: ماری..... ۸۸	فصل ۲۶: ماری..... ۱۹۴
فصل ۱۲: تارو..... ۹۷	فصل ۲۷: آکیرا..... ۲۰۲
فصل ۱۳: ماری..... ۱۰۰	ایکو: الهه خورشید، حیوانات و روز..... ۲۰۷
فصل ۱۴: تارو..... ۱۰۵	فصل ۲۸: تارو..... ۲۰۸
فصل ۱۵: آکیرا..... ۱۰۹	فصل ۲۹: ماری..... ۲۱۵

فصل ۳۰: آکیرا..... ۲۲۰	فصل ۳۰: آکیرا..... ۲۲۰
فصل ۳۱: ماری..... ۲۲۵	فصل ۳۱: ماری..... ۲۲۵
فصل ۳۲: آکیرا..... ۲۳۵	اُمیکو: الهه مهتاب، طوفان ها و دریا..... ۲۳۵
فصل ۳۳: آکیرا..... ۲۴۰	فصل ۳۲: تارو..... ۲۳۶
بخش ۳..... ۲۴۵	فصل ۳۳: آکیرا..... ۲۴۰
سوگیتا: ایزد کودکان، خوشبختی و عشق .. ۲۴۵	
فصل ۳۴: ماری..... ۲۴۶	
فصل ۳۵: آکیرا..... ۲۵۵	
فصل ۳۶: ماری..... ۲۵۶	
فصل ۳۷: ماری..... ۲۶۱	
فصل ۳۸: تارو..... ۲۶۷	
فصل ۳۹: ماری..... ۲۷۴	
فصل ۴۰: آکیرا..... ۲۷۹	
فصل ۴۱: تارو..... ۲۸۷	
فصل ۴۲: ماری..... ۲۹۰	
فصل ۴۳: آکیرا..... ۲۹۵	
فصل ۴۴: ماری..... ۳۰۲	
فصل ۴۵: تارو..... ۳۰۷	
فصل ۴۶: ماری..... ۳۰۹	
فصل ۴۷: ماری..... ۳۱۵	
فصل ۴۸: تارو..... ۳۲۲	
فصل ۴۹: ماری..... ۳۲۴	
فصل ۵۰: تارو..... ۳۲۹	
فصل ۵۱: آکیرا..... ۳۳۰	
فصل ۵۲: تارو..... ۳۳۱	
فصل ۵۳: ماری..... ۳۳۳	
فصل ۵۴: آکیرا..... ۳۳۶	
فصل ۵۵: ماری..... ۳۴۱	
فصل ۵۶: آکیرا..... ۳۴۸	
آخرین ملکه..... ۳۵۱	

در آغاز، آب های تیره تمام زمین را فراگرفتند.
کیتا^۱، الهه زمین و دانه های برنج، پلکانی از صاعقه ساخت و از آسمان به
زمین فرود آمد.

انگشتان فرزند و چابکش را در اقیانوس های سیاه فروبرد و از ژرفای سنگی
اقیانوس، سرزمین های هونوکو^۲ را ساخت. از بدنش، زمین های ناهموار و از
مژه هایش، جنگلی پر از درخت پدید آورد. اشک های شوقش به اقیانوسی شور
و پرتلاطم و نفسش به صحرایی داغ و پراز شن تبدیل شد و با ناخن هایش
رشته کوه صعب العبوری ساخت که به طوری غیرعادی مرتفع و خطرناک بود.
مشعوف و شادکام از زیرکی و چابکی اش، به الهه های هم شأن خود
فخر فروشی می کرد.

برادرش سوگیتا^۳، ایزد کودکان، خوشبختی و عشق که همیشه آماده
حسادت کردن بود، به هیچ وجه تحت تأثیر قرار نگرفت. از زمین خاک رس
جمع کرد و با آن پیکرهایی ساخت.
اولین گروه، یوکای^۴ ها بودند.

تخیل سوگیتا افسارگسیخته شد و این هیولاها، شیاطین و موجودات
ماورایی را با پوست آبی، سفید و زرد خلق کرد. بعضی از آن ها را با شاخ و
بعضی را بدون شاخ ساخت. بعضی از آن ها را تا ابد در دوران کودکی گرفتار کرد.
باقی آن ها را با دودمان یا پانزده انگشت، گردن دراز، صدها چشم و یا سرهای
چروکیده پدید آورد. تعداد یوکای ها به اندازه جادوی درویشان بی حد و حصر و
نامحدود بود.

دومین گروه، انسان ها بودند.
او این گروه را شبیه خودش و همه را با ظاهری نسبتاً یکسان خلق کرد.

1. Kita

2. Honoku

3. Sugita

4. Yokai

هریک ده انگشت دست و ده انگشت پا، یک دهان و روی سرشان موداشتند. طولی نکشید که سوگیتا متوجه نقص طراحی اش شد. او به یوکای‌ها قدرت نامحدودی داده و به انسان‌ها هیچ قدرتی نبخشیده بود. بنابراین زبان دومی را به انسان‌ها هدیه داد. طلسم‌هایی را به آن‌ها یاد داد که با خواندن یا نوشتنشان می‌توانستند یوکای‌ها را از خود دور کنند و قدرتشان را بگیرند. بدین ترتیب، تعادل برقرار شد.

و به همه، چه انسان و چه یوکای، یک قلب فانی عطا کرد. سرانجام، انسانی که بیش از همه به خودش شبیه بود را برگزید و او را در حاصلخیزترین سرزمین قرار داد. انگشت شستش را میان ابروهای انسان کشید و لکه‌ای پدید آورد. این‌گونه همه متوجه می‌شدند که او مورد لطف و عنایت الهه‌ها و ایزدان است. این موضوع حقیقت داشت. به آن انسان، امپراتور می‌گفتند.

حاکم. همایون.

فرمانروای زمین.

بخش ۱

یک قدم جلوتر، تاریکی است.
ضرب‌المثل

فصل ۱: ماری

صدای نفس کشیدن کسی در تاریکی به گوش می‌رسید، اما صدای خودش نبود. ماری^۱ سر برگرداند. در آن تاریکی چیزی نمی‌دید، با این حال، چشمانش را بست. این کار کمکش می‌کرد که بتواند تمرکز کند. این فضا را خیلی خوب می‌شناخت. اتاق پنجره نداشت و درش ضد هوا بود. گاهی بوی نم و کهنگی به رؤیاهایش هجوم می‌برد و آن‌ها را تبدیل به کابوس می‌کرد. آن‌جا اتاق کشتار و ماری جلاد بود.

او هوای کثیف را با بینی داخل کشید و در ریه‌هایش حبس کرد. در گوشه سمت راست، نیم متر آن طرف‌تر، کسی سراسیمه و وحشت‌زده منتظر بود. ماری جلورفت. کف پوش‌های چوبی زیر پایش جیرجیر می‌کردند. صدای بم مردی به گوش می‌رسید که ناله می‌کرد: «خ...خ...خواهش می‌کنم.»

ماری با لحن دلگرم‌کننده‌ای گفت: «من بهت صدمه نمی‌زنم.» دست‌کم فعلاً این کار را نمی‌کرد. با دقت دیوار را واریسی کرد. دستش به یک برآمدگی چوبی و بعد به کاغذی که محکم روی قاب بامبو کشیده شده بود خورد. کبریت کنار چراغ بود. با کبریت فتیله پنبه‌ای را روشن کرد و عطر روغن کلزا^۲

1. Mari

2. Rapeseed

در هوا پیچید.

وقتی به سمت مرد چرخید، دید که او ها‌کاما^۱ و شنل پوشیده بود. این لباس سامورایی‌ها و یونیفورم سران نظامی بود.

مرد با لحن تمسخرآمیزی گفت: «من رو باش چی فکر می‌کردم. خیال کردم تو هم یکی از اون الهه‌ها یا ایزدهایی. کلاً نیم‌وجب قدته! چیه کوچولو، مامانت رو گم کردی؟»

ماری از این که سعی کرده بود به او دلگرمی بدهد پشیمان شد. این جواب خوبی کردن به مردها بود. آن‌ها همیشه او را دست‌کم می‌گرفتند.

در گوشه دیگر اتاق، درست روبه‌روی مرد، سلاح‌های مختلفی را به دیوار تکیه داده بودند: داس و زنجیر، تیروکمان، نانچیکو^۲... ماری با دست به آن‌ها اشاره کرد. «یکی‌ش رو انتخاب کن.» او دوست داشت به مردان فرصت مبارزه دهد. من این جورری تفریح می‌کنم.

سامورایی بادی به غبغب انداخت و گفت: «دختر کوچولو، مثل این که نمی‌دونی چی داری می‌گی. من تو قصر رؤیاها با شوگون^۳ تمرین کرده‌م.»

ماری دندان‌هایش را با خشم به هم فشرد. چیزی نمانده بود که کاسه صبرش لبریز شود. «گفتم یه سلاح برای خودت انتخاب کن.»

سامورایی سلانه‌سلانه به گوشه دیگر اتاق رفت. سلاح‌ها را زیرورو کرد و یک کاتانا^۴ و یک واکیزاشی^۵ انتخاب کرد.

انتخاب‌هایش کاملاً قابل‌پیش‌بینی بودند. سامورایی‌ها از شمشیرهای کوتاه و بلند استفاده می‌کردند. حریف ماری سلاح‌هایش را در هوا تکان داد. تیغه‌های تیز فولادی شمشیرها در نور چراغ می‌درخشیدند.

۱. Hakama: نوعی پوشاک ژاپنی به شکل شلوار

۲. Nunchaku: یک نوع سلاح سرد سنتی ژاپنی

۳. Shogun: عنوان حاکمان نظامی ژاپن در دوره‌ای بین ۱۱۶۸ تا ۱۱۸۵ بود.

۴. Katana: یک نوع شمشیر ژاپنی که از قرن سیزده میلادی سامورایی‌های ژاپن استفاده می‌کردند.

۵. Wakizashi: شمشیری کوتاه با تیغه‌ای منحنی که به عنوان «سلاح شرافت» سامورایی‌ها به شمار می‌رفت و همیشه آن را به همراه داشتند.

ماری به سمت سلاح‌ها رفت و بی‌معطلی یکی از آن‌ها را برداشت. مثل همیشه ناگیناتا^۱ را انتخاب کرد. از ناگیناتا برای درو محصولات استفاده می‌کردند. میلهٔ بامبو بلندی داشت که به تیغهٔ تیز و خمیده‌ای منتهی می‌شد. به نظر می‌رسید که سلاح زنان بود، چون هیچ‌یک از حریفانش آن را انتخاب نمی‌کردند. تنها سلاحی بود که ماری می‌دانست چه طور از آن استفاده کند. مادرش همیشه می‌گفت: «اگه بخوای استفاده از همهٔ سلاح‌ها رو یاد بگیری، نمی‌تونی به هیچ‌کدوم از اونا مسلط بشی».

ماری ناگیناتا را روی زمین کوبید. گردوغبار دور لبهٔ کیمونوِ سرمه‌ای رنگش موج‌وار حرکت کرد. در حالی که تیغه را از غلاف بیرون می‌کشید گفت: «واقعاً متأسفم، ولی از این لحظه به بعد، تو مُردی.» سامورایی خندید. صدایش زمخت و زننده بود.

ماری خندهٔ سامورایی را در نطفه خفه کرد. کمی خم شد، انتهای میلهٔ ناگیناتا را در هوا تکان داد و به پشت زانوهای او زد. سامورایی محکم روی زمین افتاد. ماری خود را عقب کشید. حریفان هرچه تنومندتر بودند، صدای زمین خوردنشان هم بلندتر بود. سامورایی در حالی که به سختی از جای خود بلند می‌شد گفت: «شانسی این ضربه رو زدی.» شمشیرها را در مقابلش روی هم کشید. برق خطرناکی در چشمانش دیده می‌شد.

حد اقل دیگه من رو دست‌کم نمی‌گیره. ماری گفت: «نه، اتفاقاً ضربهٔ سنجیده‌ای بود.»

سامورایی و ماری به همدیگر حمله کردند. انتهای تیغهٔ ناگیناتا به شمشیر سامورایی خورد و جرقه زد.

او با شمشیر کوچک‌تر ضربه زد و ماری جاخالی داد. شمشیر به فاصلهٔ

۱. Naginata: یک سلاح سرد دسته‌دار که در ژاپن فتودالی، سامورایی‌ها استفاده می‌کردند. همچنین سلاح نمادین اونا-بوگیشا (جنگ‌آوران مؤنث ژاپن) است.

یک تار مو از کنارش گذشت. چیزی نمانده بود که کارش تمام شود. از ترس و هیجان قلبش به تپش افتاد. سامورایی خیلی خوب آموزش دیده بود. قبل از این که سامورایی بتواند خودش را عقب بکشد، ماری شروع به چرخاندن ناگینا تا کرد. سامورایی مجبور شد شمشیرهایش را رها کند و آن‌ها در فاصله چند قدمی‌اش روی زمین افتادند. این مرد خوب آموزش دیده، امانه به اندازۀ من.

ماری نباید به او فرصت می‌داد تا دستش را به سمت شمشیرهایش ببرد. کارش رو تموم کن. با پای راستش ضربه محکمی به شکم او زد. سامورایی نالید و به جلو خم شد. همان لحظه که روی زمین می‌افتاد، شکمش را محکم گرفته بود.

ماری بالای سرش ایستاد. نفس نفس می‌زد. مهر تأیید بر پیروزی‌اش خورده بود. بدنش گر گرفته بود و احساس می‌کرد هیولای درونش برخاسته است. احساس می‌کرد چشمان قهوه‌ای‌اش در دو گودال سیاه حل شده‌اند. وقتی عضلاتش دچار گرفتگی شدند و استخوان‌هایش ترق و تروق صدا دادند، دست‌هایش جمع شدند. ناخن‌هایش به چنگال‌های نوک تیز و پوست پشت دستانش به پوست ضخیم و زغالی‌رنگ با فلس‌های چرمی تبدیل شدند. درد و رنج تبدیل شدن برایش اهمیتی نداشت. او به نادیده گرفتن این درد عادت کرده بود.

سامورایی وحشت زده به او خیره شد.

ماری می‌دانست که مخوف و ترسناک به نظر می‌رسد. بدنش بدن انسان بود، اما چشم‌ها و دست‌های هیولا را داشت. صورتش را نزدیک صورت سامورایی برد. وقتی شروع به صحبت کرد، صدای گوش خراشی از دهانش خارج شد.

«حق با تو بود. من یکی از اوناام.»

فصل ۲: تارو

تارو روی زخم بین ابروهایش که درد می‌کرد، دست کشید. او برگزیده الهه‌ها و ایزدان بود و مطمئناً در طی هفده سال عمرش دردهای زیادی را تجربه کرده بود.

هماهنگ با جنب و جوشی که در اطرافش در جریان بود، درد بین ابروهایش ذُق ذُق می‌کرد. در تالار اصلی، خدمتکاران در تکاپو بودند. چهار دست و پا روی زمین افتاده بودند و کف زمین را می‌ساییدند. سقف را با پَر طاووس گردگیری می‌کردند و چهار در باشکوهی که هریک نماد یک فصل سال بودند را برق می‌انداختند. آمادگی برای برگزاری مسابقه از چند هفته قبل آغاز شده بود.

بیشتر اوقات، این شلوغی و همه‌مه اعصاب تارو را خرد می‌کرد، چون این واقعیت را به او یادآوری می‌کرد که خلوت و تنهایی‌ای که به سختی به دست آورده بود، به زودی پایان می‌یافت، اما آن روز، مسئله دیگری ناراحتش کرده بود. به قدری سروصدا و همه‌مه زیاد بود که حتی در اتاق کارش در آن سوی قصر نیز صداها را به وضوح می‌شنید.

وقتی منظره پیش‌رویش را دید، چهره‌اش درهم رفت. دو سامورایی سلطنتی که زره سیاه و براق بر تن داشتند، یک کاپا^۲ را در حالی که داد و فریاد می‌کرد، به زور داخل سالن می‌بردند. صدای کشیده شدن ناخن‌های کاپا روی فلز، گوش خراش و آزاردهنده بود. پاهای سبز و پرده‌دارش ردی از آب گل‌آلود و لزج روی زمین تمیز و براق به جا گذاشت. دختر خدمتکاری که به تازگی تمیزکاری کف زمین را تمام کرده بود، از ترس نفسش بند آمد. او و بقیه خدمتکاران خود را کنار کشیدند تا راه را باز کنند.

گروهی از کاهنان به دنبال کاپا حرکت می‌کردند. ردهای خاکستری‌شان

۱. Taro

۲. Kappa: جانوری افسانه‌ای و به معنی جن آب است که به یوکای شباهت دارد.